

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما به اینجا رسید که بیان کردیم در باب عقل یکبار با حیث کاشفیت عقل کار می‌کنیم که همان کشف عقل از حکم شرعی از طریق کشف مناط و سبب حکم است و لذا آقایان می‌گویند واجبات شرعیه الطافی در واجبات عقلیه هستند، یعنی شارع مقدس به عقلی که قدرت درک مناط را ندارد با معرفی حکم شرعی کمک کرده است، زیرا حکم مسبب از یک سبب است که آن سبب، مناط و علت حکم است و اگر عقل سبب را درک کرد کشف از وجود مسبب می‌کند یعنی کشف از وجود حکم یا اراده می‌کند. این بحث کشف است و اگر هم کشف نکرد - که البته کشف نمی‌کند زیرا کشف مناط توسط عقل محدود است - شارع از باب ملازمه به ما نشان می‌دهد در آنجا مناط ملزمه‌ای وجود دارد به گونه‌ای که اگر عقل این مناط را درک می‌کرد همین حکم شرعی را کشف می‌کرد و لذا واجبات شرعیه و احکامی که شارع ارائه می‌کند یک نوع لطف به عقل است از باب اینکه کاستی‌های عقل را در درک مناط جبران می‌کند. در اینجا کاشف می‌تواند عقل باشد و می‌تواند نقل باشد ولی مکانیزم کشف است و بحث حاکمیت عقل نیست.

و یکبار با حیث حاکمیت عقل کار می‌کنیم و بیان کردیم که معنای حاکمیت عقل برمی‌گردد به اینکه در باب معلول حکم شرعی، عقل حاکم در وادی امثال است به دلیل حد وسط لغویت و حد وسط تسلسل و حد وسط سوم که در شناخت حکم ارشادی از حکم مولوی وجود دارد که در مثل اطیعوا یا وجوب احتیاط آقایان به آن استدلال می‌کنند که اگر بر حکم شرعی چیزی غیر از ماموریه مترتب نشد آن حکم قطعاً ارشادی است مثل حکم به وجوب احتیاط یا حکم به وجوب اطاعت و بیان کردیم که حد وسط دوم و سوم محدود به احکام کلان هستند و با لغویت فرق دارند. بعد از اینکه تکلیف حکم عقل روشن شد بحث ما در مقدمه ششم تمام می‌شود زیرا ما دنبال اثبات این مطلب بودیم که تقیید حکم شرعی به قدرت عقلی امکان ندارد نه تقییدی که با دلیل نقلی بیان شود و در کتاب و سنت آید و نه تقییدی که با حکم عقل کشف شود به دلیل اشکالاتی که در تقیید حکم عقلی وجود داشت و از طرفی عقل هم نمی‌تواند حاکم به این معنا باشد زیرا حاکمیت عقل بی معنا است.

رعایت فضای یک حاکم توسط حاکم دیگر و عدم دخالت در حکم حاکم دیگر

بعد یک بحث کلان دیگری را مطرح کردیم که از دایره حکم عقل بالاتر می‌رفت و آن اینکه آیا یک حاکم می‌تواند در حکم حاکم دیگر دخالت کند و آیا اگر یک حاکمی بخواهد در فضای حاکم دیگری حکم کند رعایت فضای حاکم دیگر لازم است؟ جواب دادیم که رعایت فضای حکم حاکم دیگر برای حاکم دیگر لازم است و اینکه یک حاکم

بخواهد در حکم حاکم دیگر دخالت کند این هم معنا ندارد زیرا لغویت لازم می‌آید زیرا ما در عالم اعتبارات یگانه راه تقدمان لغویت است؛ اگر یک حاکم بخواهد در فضای حاکم دیگر دخالت کند این لغو و بی اثر است بلکه اگر خودم بخواهم یک حکمی را اعتبار کنم دست خودم است و ربطی به آن حاکم ندارد و اگر بخواهم برای آن حاکم تعیین تکلیف کنم در حالیکه آن حاکم اعتباری دارد این دخالت بی معنا است، کما اینکه اگر بخواهم اعتبار خودم را عملی کنم باید فضای آن حاکم را رعایت کنم والا اعتبار من بی اثر خواهد بود و این مطلبی است که ما هم در معاملات و هم در عبادات با آن کار می‌کنیم مثلاً اگر ما بخواهیم بیع را امضا کنیم، مجبوریم با بیع عرفی کار کنیم و دلیل امضای ما در واقع امضاء مفهومی است که در فضای عقلاء اعتبار شده است و اگر این اعتبار را کم و زیاد کنیم که در نتیجه بیع شرعی غیر از بیع عرفی شود این در معال اشکال ندارد ولی با رعایت فضای اعتبار عقلانی و الا اگر این کار را نکنیم امضای ما لغو می‌شود و لذا در بحث «احل الله البیع» مفصل بحث کردیم که با بیع عرفی کار می‌کنیم. در مثل صلوات و زکات اگر قائل شدیم که اینها مفاهیم عرفی هستند که قبل از اسلام مطرح نبودند چاره‌ای نیست که با معنای لغوی صلوات کار کنیم و الا اعتبار و حکم ما مفهوم و مشخص نمی‌شود و اگر کسی گفت که اینها ماهیات مخترعه برای شارع اسلام نیستند بلکه در شرایع قبل هم مطرح بوده‌اند ولو اینکه در شرع سایر ادیان ابراهیمی با شرع ما اختلافاتی دارند و این هم عیبی ندارند چنانچه ما در شرع خودمان هم در بحث صحیح و اعم مفصل کار می‌کنیم که صلوات صحیح به حسب حالات مختلف، مختلف است و اختلاف این صلوات در شرع ما با اختلاف این صلوات در سایر ادیان ابراهیمی خیلی فرق ندارد و اگر این مطلب دوم اثبات شود لازم به رعایت فضای اعتبار دیگر نیست. بنابراین ما از باب قانون حاکم در اعتبارت یعنی مسأله لغویت در اعتبارات، نمی‌توانیم اجازه بدهیم که یک حاکم در حکم حاکم دیگر دخالت کند زیرا آن حکم معتبر است و اثر خودش را دارد و این حکم هم در جای خودش برای این حاکم معتبر است و اثر خودش را دارد و تخطئه معنا ندارد وقتی فرض این است که دو اعتبار داریم که هر کدام اثر خاص خود را دارد و همچنین اگر یک حاکم بخواهد در فضای حاکم دیگر حکمی مطرح کند باید رعایت فضای آن را بکند.

بازگشت اعتبارات عقلانی به انسان خلیفه الله

در قسمت پایانی بیان کردیم اگر طرف اعتبار شارع مقدس بخواهد انسان که خلیفه الهی است قرار بگیرد یعنی ما برگردیم و مبنای کلامی خودمان را در ارتباط اعتبارات و حیث کار عقلانی دخالت بدهیم که بحث صغروی به وجود می‌آید نه بحث کبروی که هیچ حاکمی نمی‌تواند دخالت در حکم حاکم دیگر بکند ولی یک بحث صغروی بر اساس مبنای ما لازم می‌آید که اساساً ما اعتبارات عقلانی و مقوله اعتبار را در ارتباط با انسانی که خلیفه الهی است چگونه تحلیل می‌کنیم و این جای رسیدگی مفصل تری دارد و اگر در مورد این مبنا که «**انی جاعل فیہ خلیفه**» خدای متعال وقتی می‌خواهد خلیفه خودش را در زمین انسان قرار دهد این خلیفه انسان بما هو انسان است و اوست که قابلیت اعتبار را دارد و در اینجا صغرویا محل اشکال است که بخواهیم شارع را ملزم به رعایت اعتبارات عقلانی کنیم و اساساً منشأ تحقق اعتبارات عقلانی شارع می‌شود.

در اینجا اگر کسی بخواهد وارد بحث شود باید سه نکته را رعایت کند:

نکته اول اینکه رابطه خود مسأله اعتبار با انسان چیست و آیا در عالم اعتبار و حکم، انسان طرف است یا برای غیر انسان هم فرض اعتبار و حکم را می‌توان کرد. شهید مطهری در ذیل بررسی فرمایش علامه طباطبایی در اصول فلسفه یک بحثی را دارند زیرا علامه در مسأله اعتبار استخدام که بحث می‌کند از تعابیرشان تسری اعتبار به حیوان هم استفاده می‌شود که باید رسیدگی کرد که اعتبار در آنجا به چه کسی برمی‌گردد و آیا دایره اعتبار خاص انسان است یا در غیر انسان هم مطرح است.

نکته دوم اینکه اگر کسی اعتبار را در حیطه انسان معنا کرد اعتبار انسان بماهوانسان از انسان بماهو حیوان باید جدا شود یعنی آیا ما باید مسأله خلافت الهی و ظرفیت اعتبار برای خلیفه الهی را باید بررسی کنیم یا اینکه این اعتبار برای انسان است و انسان این اعتبار را یکبار با انسان بما هو انسان اعتبار می‌کند و یکبار انسان بما حیوان اعتبار می‌کند زیرا انسان این قابلیت را دارد که از اعلیٰ علیین تا اسفل السافلین انسان باشد لکن انسان بماهو انسان با انسان بماهو حیوان دو جور اعتبار می‌کنند.

نکته سوم اینکه وقتی بحث اعتبار عقلانی است عقلاء بماهو عقلاء در مقابل عقلاء بماهو عادیین یا بماهو عاطفیین فرق دارد (چنانچه مرحوم مظفر در المنطق یا اصول فقه سعی کرد بیان کند) و این در کجا این چارچوب قرار می‌گیرد؟ آیا در چارچوب اعتبار برای انسان بماهو انسان مطرح است یا در چارچوب انسان بما هو حیوان قرار می‌گیرد. اگر سازمان حکم و اعتبار این‌گونه تحلیل شد و عقلاء بماهو عقلاء اعتبار کنند، پس ممکن است کسی بگوید اینها نمی‌توانند از دایره انسان بماهو انسان خارج شوند و این همان اعتبار شارع است.

ابتدا باید این سه نکته را در آنجا درست کنید و بعد رابطه این سازمان با رابطه خلافت الهی انسان بیرون می‌آید و این در مکانیزم مسأله اعتبار بسیار مهم است. به همین دلیل است که مسأله علوم انسانی وقتی مطرح می‌شود این مطلب نقش رئیسی دارد در دایره اعتباراتی که انسان انجام می‌دهد و دایره اعتبارات در علوم انسانی، دایره اعتبار انسان بما هو انسان است در مقابل انسان بماهو حیوان و اگر آن مبنا را نپذیرد پذیرش بسیاری از مسائل بعدی که بر این مبنا مترتب می‌شود غلط است.

حضرت آقا فرمودند وقتی مسأله علوم انسانی را مطرح می‌کنیم یک اشکالی داریم و موضع نفی و اثبات ما دو چیز است. انسان در جهان بینی الهی که خلیفه الهی است باید با و نبایدهایش متفاوت است در مقابل انسانی که با یک جهان بینی مادی رسیدگی می‌کند. مرحوم مطهری در مقاله جاودانگی و اخلاق از مرحوم حائری نقل می‌کنند که وقتی ایشان به آمریکا برای تحصیل فلسفه رفته بود در موقع امتحان، اولین سوالی که از ایشان کرده بودند رابطه حکمت عملی با حکمت نظری بوده است. این مسأله یک مسأله رئیسی می‌شود و مکانیزم اعتبار و ایدئولوژی و رابطه جهان بینی و به تعبیر امروزی‌ها رابطه حکمت عملی با حکمت نظری یا تعبیر قدامت با همان اصطلاح حکمت عملی یا رابطه اعتبار و حکم در انسان بماهو انسان و در مقابل آن رابطه اعتبار و حکم در انسان بماهو حیوان متفاوت است البته به شرط اینکه روشن شود برای حیوان هم می‌توان اعتبار قائل شد یا نه و برای حیوان می‌توان حکم قائل شد یا خیر؟ آیت الله جوادی

در مقام دفاع از کلام علامه طباطبایی مطالبی دارند که در آنجا قابل رسیدگی است. علامه در اصول فلسفه در بحث استخدام توسعه دادند و مسأله اعتبار را محدود به انسان نمی‌کند بلکه به بقیه حیوانات هم توسعه می‌دهد به دلیل اینکه اگر کسی گفت حیوان متحرک بالاراده است و اراده بدون اعتبار امکان ندارد و اگر گفتیم که حیوان متحرک بالمیل است نه بالاراده این بحث دیگری است که در آنجا باید مبانی را یکی یکی بررسی کرد که مربوط به بحث ما نیست.

ثمره بحث

ثمره مطلب در بحث ما این است که شارع بخواهد در فضای عقلاء بماهیم عقلاء اعتبار کند یا در فضای عقلاء بماهیم عادیین یا عاطفیین یا ممکن است کسی جلوتر برود و بگوید عقلاء بماهیم عاطفیین و عادیین و انفعالیین نیز به انسان بماهو انسان برمی‌گردد و این یک انحراف از انسان بما هو انسان است زیرا انسان اول خلیفه الهی است و محال است که خلیفه الهی نباشد لو بقی فی الارض اثنان احدهما حجه و امام علی صاحب به تعبیر امام صادق علیه السلام و اگر کسی این مکانیزم را تحلیل کند ممکن است بحث دخالت حاکمی در فضای حاکم دیگری بحث صغروی شود و این نکته پایانی، مطلبی است که گفتیم باید بررسی شود و جای تحلیل و پیگیری دارد و بقیه فرمایشات علامه طباطبایی و شهید مطهری و فرمایشات حضرت امام در بحثهای مخصوصا ولایت فقیه ایشان با پیگیری شود و ادامه این مطلب باقی مانده است.

اینکه ما اصرار داریم در بررسی علوم انسانی یا مسأله فقه نظام باید به مبانی بسیار ارزشمند حضرت امام و علامه طباطبایی و آنچه از شاگردان آنها به ما رسیده است برگشت و باید آنها را جمع و جور کرد به دلیل این است که این بررسی به اینجا ارتباط دارد.

این مطلبی که بیان کردم ارتباط به خطاب هم دارد. خطاب خلیفه الهی، وحیانی است و این خطاب راقی تر از خطاب قانونی است. اعتبار برای خلیفه الهی که انسان است مکانیزم خاص خودش را دارد خطاب هم برای خلیفه الهی که اولین انسان است مکانیزم خاص خودش را دارد. در کلمات امام بحث خطابات قانونی وجود دارد و همین را تلامیذ ایشان ادامه دادند ولی بحث خطاب وحیانی و مکانیزم ارتباط با خلیفه الهی که قرآن تعبیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می‌کند بحث تعلیم الهی و مسأله وحی است. در بخشی از فرمایشات استاد ما آیت الله جوادی در مسأله رابطه لفظ قرآن و حیث اعجاز لفظ قرآن این بحث از زاویه اعتبار بررسی شده است لکن از حیث خطاب بررسی نفرمودند و حیث خطاب غیر از حیث اعتبار است.

در فرمایش آیت الله جوادی بحث شده است که کسی که قائل به اعجاز لفظ قرآن است و فرق بین قرآن و حدیث قدسی را در این می‌دانیم که هر دو از خدا است ولی در قرآن لفظ هم از سوی خدا است و در لفظ بحث رابطه اعتباری و قرارداد مطرح است. مکانیزم اعتبار لفظ را ایشان خیلی خوب بررسی نموده است و که حیث اعجاز لفظ قرآن در مقابل معنا که یقینا اعجاز است هم در حدیث قدسی و هم در قرآن. ولی حیث خطاب را بررسی نفرمودند که اگر حیث خطاب وحیانی مطرح شود چه سازمانی پیدا می‌کند در اینجا قابل بررسی است. لکن ما فعلا در فضای خطاب

قانونی کار می‌کنیم هر چند خطاب قانونی از این جهت که بحث عقلاء بماهم عقلاء است به بحث قبلی ما برمیگردد یعنی آن خطاب هم یک نوع اعتبار برای عقلاء بماهم عقلاء است و امام در بحثهای خود این را بررسی کردند که خطاب قانونی است به دلیل اینکه ضابطه تقنین عقلائی ضابطه خاصی در مقابل خطاب شخصی دارد و این باز داخل حیث عقلائی قرار می‌گیرد.

پس یک حاکم در اعتبار حاکم دیگر اگر بخواهد دخالت کند باید بررسی کنیم که مکانیزم خطاب و اعتبار چیست. خطابی که اینجا بررسی می‌شود یک خطاب خاص و حیانی است که راقی تر از خطاب قانونی است هر چند خطاب قانونی از عقلاء بماهم عقلاء صادر می‌شود و به دلیل اینکه عقلاء بماهم عقلاء سفره شارع هستند این هم از شارع خودش را تامین می‌کند.

باقی می‌ماند نکته‌ای که باید بررسی کنیم که کلام استاد ما آیت الله جوادی است که ایشان فرمودند تقسیم حکم به عقلی و شرعی درست نیست بلکه باید مقسم را شرع قرار داد و حکم را به عقلی و نقلی تقسیم کرد که این هم چند نکته دارد. برای استفاده از عبارات ایشان یک کتابی به نام فلسفه دین و فلسفه حقوق بشر نوشتند که یک مقدمه مفصلی در آنجا دارند که قلم خود ایشان است و این نکات در آنجا وجود دارد. این نکات را باید بررسی کنیم تا اینکه تکلیف تقسیم حکم به عقلی و شرعی مشخص شود.